

# مواجهه دانشگاه با تحول در علوم انسانی

جریان‌شناسی و آسیب‌شناسی دانشگاه در قبال تولید «علوم انسانی اسلامی»



مردان رسالت و کورسها  
www.BORHAN.ir

## فهرست

۹	پیشگفتار
۱۱	مقدمه
۲۱	جریان‌شناسی فکری حاکم بر دانشگاه در قبال علوم انسانی اسلامی
۳۱	جریان اول: جریان غرب‌گرا با رویکرد تعارض دین و مدرنیته
۳۵	جریان دوم: گرایش غرب‌گرا با اندیشه‌ی تمایز دین و مدرنیته
۳۲	جریان سوم: خوانش دین از منظر مدرنیته برای هم‌سویی با مدرنیته
۴۱	جریان چهارم: جریان دینی با اندیشه‌ی مدرنیزاسیون تفکیکی
۴۵	تحلیل و ارزیابی نهایی رهیافت‌های دانشگاه به مدرنیته و امکان تعریف علوم اجتماعی اسلامی
۴۹	امکان تعریف و تولید علوم اجتماعی اسلامی در ذیل جریان‌های فکری دانشگاه
۵۵	کتاب‌نامه

رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (ره)

آنکه ما اصرار داریم به اینکه دانشگاه که مغز متفکر یک ملت است، باید از وابستگی‌های به شرق و غرب کنار برود و نمی‌شود که کنار برود الا اینکه فرم اسلامی پیدا بکند، آن این نیست که دانشگاه ما نباید علم و صنعتی تحصیل کند، بلکه باید فقط همین آداب صلوة را به جا بیاورد! این یک مغالطه‌ای است که تا صحبت «دانشگاه اسلامی» می‌شود و اینکه باید انقلاب فرهنگی پیدا بشود، فریاد می‌زنند آنهایی که می‌خواهند ما را به طرف شرق و عمدتاً، به طرف غرب بکشانند، که اینها با تخصص مخالف‌اند، با علم مخالف‌اند. خیر، ما با تخصص مخالف نیستیم؛ با علم مخالف نیستیم؛ با نوکری اجانب مخالفیم. ما می‌گوییم که تخصصی که ما را به دامن امریکا بکشد یا انگلستان یا به دامن شوروی بکشد یا چین، این تخصص، تخصص مهلک است، نه تخصص سازنده.

صحیفه نور، جلد ۱۴، صفحه ۲۳۳ (۱۳/۰۴/۱۳۵۸)

رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

ما نیازمند آن هستیم که یک تحوّل بنیادین در علوم انسانی در کشور به وجود بیاید. این به معنای این نیست که ما از کار فکری و علمی و تحقیقی دیگران خودمان را بی‌نیاز بدانیم - نه، برخی از علوم انسانی ساخته و پرداخته‌ی غربی‌ها است؛ در این زمینه کار کردند، فکر کردند، مطالعه کردند، از آن مطالعات باید استفاده کرد - حرف این است که مبنای علوم انسانی غربی، مبنای غیرالهی است، مبنای مادی است، مبنای غیر توحیدی است؛ این با مبنای اسلامی سازگار نیست، با مبنای دینی سازگار نیست. علوم انسانی آن‌وقتی صحیح و مفید و تربیت‌کننده‌ی صحیح انسان خواهد بود و به فرد و جامعه نفع خواهد رساند که بر اساس تفکر الهی و جهان‌بینی الهی باشد؛ این امروز در دانش‌های علوم انسانی در وضع کنونی وجود ندارد؛ روی این بایستی کار کرد، فکر کرد.

بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها (۱۳۹۳/۰۴/۱۱)

## پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهٰنٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَاَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِيْنًا  
ای مردم! همانا برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما نوری روشنگر  
(قرآن) به سوی شما فر فرستادیم (نساء: ۱۷۴).

سیاس خداوندی را که بشر را به برهان حقایق وجود ذی جود آخرین فرستاده‌اش و نور روشنی بخش کلام الله مجید هدایت کرد و ملت شریف ایران را با هدیه‌ی آسمانی انقلاب اسلامی و حیات در ذیل نعمت ولایت در مسیر رشد و تعالی قرار داد.

انقلاب اسلامی نعمت بی‌بدیلی بود که رهین ملت ایران شد تا مسیر تمدن‌سازی اسلامی و الگو شدن برای جهان بشریت را بپیماید و البته در این طریق، راه ناپیموده هنوز زیاد است و نیازمند گام‌هایی استوار و خردورزانه هستیم. اندیشکده‌ی برهان که متشکل از جمعی از فرزندان انقلاب اسلامی است، کانونی است فعال در زمینه‌ی تبیین گفتمان تمدن‌ساز انقلاب اسلامی. تلاش این مؤسسه‌ی اندیشه‌محور بر این است که با تکیه بر سرمایه و استعداد معرفتی-علمی نیروهای فرهیخته‌ی جریان انقلابی و ارزشی، به تبیین

گفتمان انقلاب کمک کند و در مسیر تربیت نیروهای فکری تراز انقلاب اسلامی و یا به تعبیری، «مؤمن اندیشه‌ورز جهادی» بکوشد.

یکی از اساسی‌ترین لوازم تربیت فکری نسل‌های آتی انقلاب اسلامی، آماده‌سازی محتوای نظری مورد نیاز برای ایشان است. با توجه به اینکه تأمین چنین نیازی، خود محتاج بهره‌گیری از شاخه‌های مختلف علوم انسانی است، اهمیت پرداختن به اسلامی‌سازی علوم انسانی کاملاً هویدا می‌گردد. چه بدون تحقق این مهم عملاً پایه‌ی نظری مورد نیاز برای حرکت در مسیر آماده‌سازی نسل‌های آتی انقلاب، خصوصاً در حوزه‌ی فکر و اندیشه، وجود نخواهد داشت. از این‌رو اندیشنامه‌ی حاضر به قلم فاضل ارجمند، جناب آقای محمد آقاییگی کلاکی، سعی دارد تا با تبیین ضرورت‌ها و لوازم تولید علم اسلامی، گامی در راستای تحقق عملی این امر بردارد.

موسسه برهان مسیر مطلوب خود را حرکت در چارچوب الگوی امام-امت می‌داند و بر این اساس، مبنای گفتمان‌سازی جهادگران فکری این اندیشکده بر پایه‌ی تبیین بیانات و دغدغه‌ها و مطالبات سیاسی-فرهنگی حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) و تولید پژوهش‌های معرفتی و راهبردی معطوف به این مهم است. اندیشکده‌ی برهان بر آن است که در مسیر یک جهاد فکری و اعتقادی منسجم و متقن با پاسخگویی مستدل و منطقی به پرسش‌ها و مسئله‌های کنونی جامعه، گره‌گشایی از معضلات فکری و نظری و شبهه‌زدایی و تولید تحلیل و تأملات سالم و پالوده از کج‌اندیشی و انحراف، گام بردارد.

اندیشنامه حاضر به قلم پژوهشگر محترم، جناب آقای محمد آقاییگی کلاکی است که به بررسی برخی الزامات تولید علوم اجتماعی اسلامی و نقش تحول‌دانشگاه‌ها در تحقق این مهم می‌پردازد. امید است این اثر، گامی کوچک اما مؤثر در تعمیق گفتمان تمدن‌ساز انقلاب اسلامی و مورد رضایت پرچم‌دار هدایت بشر، حضرت ولی عصر (عج) قرار گیرد. لازم است از زحمات آقای محمد آقاییگی کلاکی و سایر همکارانی که ما را در تهیه این کتاب یاری فرمودند، تشکر بجای آوریم.

محمدجواد اخوان

مدیر اندیشکده‌ی برهان

## مقدمه

یکی از دو نهاد عمده‌ی علم در ایران دانشگاه است که باید بار تولید علم مورد نیاز جامعه را در حوزه‌های مختلف به دوش بکشد. دانشگاه به عنوان نهادی مدرن در نتیجه‌ی تماس و آشنایی ما با غرب مدرن در ایران شکل گرفته و توسعه یافته است. بر این اساس در پاسخ به این سؤال که آیا این نهاد در شکل و ساختار کنونی خود قابلیت تولید علم اجتماعی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی را دارد یا نه؛ و بررسی علل ناکامی دانشگاه در جامعه‌ی عمل پوشاندن به این مهم، مستلزم بررسی این رابطه و نیز شناخت جریان‌های فکری دانشگاه در ارتباط با این ریشه‌ی تاریخی و اجتماعی است.

از این رو در این جا درصدد هستیم ضمن مطالعه‌ی تعیین اجتماعی و تاریخی نظام دانشگاهی در ایران، جریان‌های فکری عمده‌ی دانشگاه را در ارتباط با موضوع علوم اجتماعی - اسلامی مورد تحلیل و بررسی قرار داده و بر آن اساس امکان تعریف و تولید علوم اجتماعی - اسلامی در دانشگاه را واکاوی نماییم. در ادامه سعی شده است تا براساس خصوصیات جریان‌های فکری دانشگاه موانع تولید علوم اجتماعی - اسلامی را در این نهاد عمده‌ی علمی جامعه تحلیل نماییم.



تأسیس و شکل‌گیری دانشگاه در ایران به طور عام و رشته‌های انسانی و علوم اجتماعی به طور خاص در شکل و ظاهر کنونی به برخورد و مواجهه‌ی ایران با مظاهر تمدن مدرن باز می‌گردد. مرادوهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شکل گرفته در دوره‌ی قاجار با غرب مدرن، جنگ‌های ۱۳ ساله‌ی ایران و روس، سفرهای ناصرالدین شاه به اروپا و... در کنار سیر انحطاطی که بعد از صفویه دامن‌گیر فرهنگ و اندیشه‌ی حاکم بر جامعه شده بود، در نهایت منجر به پیدایش نوعی خودکم‌بینی و خودباختگی در برابر غرب شد.

این خودباختگی و احساس رعب در برابر مظاهر غرب، در ابتدا در ظاهری‌ترین و سطحی‌ترین لایه‌های فرهنگی غرب و بدون توجه به مبانی فلسفی حاکم بر علم و تکنولوژی غرب صورت می‌گیرد. «آشنایی ما با غرب از نهایی‌ترین آثار، ظاهری‌ترین ابعاد، پایین‌ترین لایه‌های تمدن و فرهنگ آن آغاز شد. ابتدا قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و مظاهر مادی، نحوه‌ی زندگی آن‌ها را دیدیم. در بعد علمی نیز ابتدا با قدرت مادی و ابعاد کاربردی دانش آن‌ها آشنا شدیم و در بسیاری از موارد نیز با بلاهت کودکانه و سادگی ابلهانه همان قدرت را دلیل بر کمال و بلکه تمامیت علم آن‌ها دانستیم.»<sup>۱</sup>

اوج این سطحی‌نگری و ساده‌لوحی را می‌توان در ایده‌های منورالفکران عصر مشروطه مشاهده کرد: ایده‌هایی نظیر تقلید در امور دیوانی از غرب، استفاده از عقل‌فرنگی‌ها و واگذاری امور به کمپانی‌های خارجی و حتی وارد کردن وزیر از دول خارجه (از سوی ملک‌خان)، تغییر الفبا و خط (از سوی آخوندزاده و تقی‌زاده) و از فرق سر تا نوک پا فرنگی شدن (از سوی تقی‌زاده) و...

این سطحی‌زدگی و تعجیل در پذیرش و دستیابی به مظاهر و ظواهر تمدن غرب باعث می‌شود تا اولین رشته‌های دانشگاهی متناسب با این مظاهر و در رشته‌های فنی و مهندسی شکل بگیرد. ورود رشته‌های انسانی و علوم اجتماعی اما پس از چندین سال تأخیر و به تأسیس دانشگاه تهران به دست «محمدعلی فروغی» از منورالفکران عصر مشروطه، مؤسس و استاد اعظم لژ فراماسونری «بیداری ایرانیان»، ایدئولوگ و چندین دوره رئیس‌الوزرای رضاخان ارجاع دارد.



اولین سنگ‌بنای دانشگاه تهران در اواخر سال ۱۳۱۳ ه.ش. گذاشته شد و دانشکده‌های حقوق، علوم سیاسی، اقتصاد، پزشکی، دندان پزشکی و داروسازی، ادبیات و علوم معقول و منقول به طور رسمی موجودیت یافتند. دانشجویانی که از سال ۱۳۰۷ ه.ش. از طرف دولت به اروپا اعزام شده بودند، با دریافت مدارک علمی به کشور بازگشتند و کادر اولیه‌ی استادان دانشگاه تهران را تشکیل دادند.

اگر با نگاهی جامعه‌شناختی به پیدایش و شکل‌گیری دانشگاه در جامعه‌ی ایران پرداخته شود و بخواهیم آن را به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی در ارتباط با تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه مورد تحلیل و بررسی و تبیین جامعه‌شناختی قرار دهیم، باید انتظار داشته باشیم که این پیدایش به نحوی با علایق، خواسته‌ها و انتظارات اجتماعی باشد.

از سوی دیگر با نگاهی به تحولات سیاسی- اجتماعی آن عصر مشاهده می‌شود سیاست‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جامعه در بستری حرکت می‌کند که با توسل به نیروی استبداد متکی به قدرت‌های استعماری در کنار برنامه‌ریزی‌های منورالفکران غرب‌زده‌ای چون محمد علی فروغی (دکاء الملک)، اسکندر میرزا، سید حسن تقی‌زاده و داور به علاوه‌ی تاریخ‌نگاری‌های کسروی و مشیرالدوله (حسن پیرنیا) در صدد تغییر شرایط سنتی جامعه‌ی ایران در جهت حاکم کردن شرایط فرهنگی و تمدنی غرب مدرن بر جامعه‌ی ایران (البته سطحی‌ترین و ظاهری‌ترین لایه‌ها) هستند و در این جهت از هیچ ابزاری حتی زور و قدرت نظامی فروگذار نمی‌کنند. خواسته‌ی اصلی و هدف نهایی استبداد رضاخان‌ی در این دوره سکولاریزاسیون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه است.

این سکولاریزاسیون اگر چه از دوره‌ی قاجاریه آغاز شده بود، اما هر چه به کودتای سیاه در اوایل قرن چهاردهم هجری نزدیک می‌شویم، حضور جریان‌های سکولار را در عرصه‌های مختلف و تحولات اجتماعی بیشتر مشاهده می‌کنیم. از جمله مسائل قابل بررسی در ماهیت قدرت رضاخان، مسأله‌ی سکولاریسم فرهنگی عصر پهلوی و شدت عمل رضاخان در سرکوب مذهب شیعه است. این نوع سکولاریسم در مسأله‌ی ناسیونالیسم ایران باستان رضاخان و تغییر قوانین شرعی به قوانین عرفی و در مدرنیته‌ی

سطحی رضاخانی به وضوح جلوه گر می‌شود.

افکار سکولاریسم را می‌توان علاوه بر دو دهه‌ی بین مشروطه تا رضاخان، در صدر مشروطه هم دنبال کرد. در این زمینه باید یک گام تاریخی دیگر هم به عقب برگشت و با میرزا آقاخان کرمانی و قبل از او میرزا ملکم‌خان و میرزا فتحعلی آخوندزاده هم برخورد فکری و بررسی تاریخی کرد. قرابت و اقتباس بسیاری از افکار این چند نفر را می‌توان در افکار منورالفکران دربار پهلوی شاهد بود.

استدلال نویسنده بر این است که عامل اصلی مؤثر در پیدایش و تأسیس دانشگاه در ایران به عنوان حلقه‌ای از مدرنیزاسیون برای غربی شدن در معنای تمام عیار آن و رسیدن به دروازه‌های تمدن غرب از سوی حاکمیت استعماری قابل بررسی است.

این مسأله با دقت در دوره‌ی تأسیس دانشگاه، مؤسسان دانشگاه، حاملان معرفت علمی و محتوای متون درسی این دانشگاه بیش‌تر آشکار می‌شود و با افزودن جنبه‌ی ضد دینی مؤسسان و اساتید این دانشگاه، بی‌نیاز از استدلال بیش‌تر می‌شود. بنابراین می‌توان گفت دانشگاه به عنوان نهادی مدرن، نتیجه‌ی برخورد لایه‌ی سیاسی جامعه‌ی ایران با تمدن مدرن و شکل‌گیری نوعی خودباختگی و مرعوبیت در برابر غرب و در راستای مدرنیزاسیون جامعه، در بردارنده‌ی محتوای مدرن می‌باشد.

این مسأله به ویژه در حوزه‌ی علوم انسانی و اجتماعی قابل مشاهده است. طبیعی است چنین نهادی با چنان اهداف و محتوایی که برآمده از شرایط فرهنگی و مبانی فلسفی متفاوت و متعلق به زادبوم دیگری است، در شرایطی می‌تواند کارآیی داشته باشد که علاوه بر اشتراک در هدف، مشابهتی در شرایط اجتماعی و فرهنگی نیز موجود باشد، شرایطی که به نظر نمی‌رسد در جامعه‌ی آن روز (و حتی امروز) ایران فراهم بوده باشد و از این روی باید شاهد شکل‌گیری کج‌کارکردی‌های این نهاد و ناهمسازی‌های آن با جامعه بود.

حضور غیرنقادانه‌ی علم غربی به وسیله‌ی اولین گروه‌هایی که جهت انتقال آن اعزام می‌شدند و یا در اولین مراکزی که به این منظور تأسیس شدند، موجب رسوب مبانی فرهنگی و معرفتی غرب در ذهن و رفتار متعلمین می‌شد.

از این طریق جامعه تنش‌های رفتاری و تحولات اعتقادی نوآموزان را احساس

می‌کرد و بدین ترتیب اولین تردیدها نسبت به مراکز تعلیمی این علوم در جامعه به وجود آمد و لکن تردید کنندگان بر این گمان بودند که مشکلات فرهنگی و یا اخلاقی نوآموزان دارالفنون و دیگر مدارس مشابه، مربوط به خصوصیات اخلاقی مدیران، معلمان و یا نحوه‌ی گزینش دانش‌آموزان آن‌هاست و به همین دلیل به قصد بدل‌سازی، مراکز تعلیمی مشابهی را با مراقبت‌های اخلاقی ویژه و گزینش افرادی که تربیت دینی و یا حساسیت‌های اسلامی داشتند، تأسیس کردند. البته این شیوه از برخورد تا مدت‌ها تنش‌های اخلاقی آن را به تأخیر می‌انداخت.<sup>۱</sup>

با حاکمیت منورالفکران و تشکیل استبداد رضاخان‌ی زاویه‌ای که با تأسیس دارالفنون ایجاد شده بود به صورت نهاد رسمی علمی در سطح مراکز عالی دانشگاهی سازمان یافت و به این ترتیب نظام دانشگاهی شکل گرفت. دانشگاه در بدو تأسیس خود دارای دو بخش نامتجانس بود. بخشی از آن به انتقال علوم پایه و تجربی غرب مشغول بود که گرچه در مواد درسی خود تنش‌های فرهنگی سریع و آشکاری را به دنبال نمی‌آورد، اما به طور غیرمستقیم و ناخودآگاه مبانی تنوریک و متفاوتیک خود را در ذهنیت نوآموزان رسوب می‌داد.

بخش دیگر در دانشکده‌ی معقول و منقول و ادبیات مستقر است. این بخش عهده‌دار انتقال مبانی فلسفی غربی به موازات علوم تجربی آن‌ها نیست و آموزش‌هایی هم که به طور محدود در این بخش داده می‌شود، ضعیف و غیرقابل توجه است. اساتید قوی این بخش برخی از بازمانده‌های نهاد علمی پیشین جامعه هستند که در متن تعالیم فلسفی، کلامی و عرفانی حوزه‌های علمی آموزش دیده‌اند و اینک در شرایط افول اجتماعی تفکر دینی و هجوم سبعمانه‌ی رضاخان به حوزه‌های علمی با تحمل دشواری‌ها و بدنامی‌ها از آخرین امکانات برای انتقال سنت فلسفی اسلامی استفاده می‌کنند.

استبداد استعماری نیز از تأسیس این بخش به عنوان ابزاری جهت رقابت با نظام سنتی تعلیم و تعلم و در نهایت کنترل تام نسبت به نظام آموزشی کشور استفاده می‌کنند. این نظام آموزشی در پی حفظ و نگهداری سنت‌های دینی جامعه عمل نمی‌کند؛ بلکه از آن جایی که نوع نگرش خویش به سنت‌های دینی را از اندیشه‌ی قرن نوزدهمی غرب

وام گرفته - که بر اساس آن دین و اندیشه‌ی دینی جز خرافه پنداشته نمی‌شود که مانع هرگونه ترقی و توسعه‌ای است - و مناسبات خویش با دین را بر آن اساس تنظیم می‌کند، در پی تضعیف هر چه بیش‌تر و در نهایت حذف این اندیشه از متن جامعه و دست‌یابی به جامعه‌ای سکولار است که در آرمان‌های غربی به خود جامعه‌ی عمل پوشیده باشد.

اساتید بازمانده از نظام آموزشی حوزه‌های علمیه، در چنین شرایطی و در تنگنای این شبکه‌ی مسموم، زوال و مرگ تدریجی سنت‌های دینی و فکری و به ویژه سنت فلسفی سلف صالح خود را نظاره می‌کنند. افرادی که هر یک از آن‌ها در شرایط مساعد فرهنگی، حوزه‌ای عظیم را تأمین می‌کردند و شاگردان کثیری را پرورش می‌دادند.

نظام آموزشی جدید که به عنوان تنها سازمان رسمی علم در کشور به حساب می‌آمد با یک شیوه‌ی آموزش واحد، به هدف کسب مدرک و مسائل بعدی که در محدوده‌ی ساختار سیاسی و اقتصادی آن معنا می‌یافت، شکل گرفت و این نظام آموزشی زندان علم و عالمانی بود که محیط اصلی تعلیم و تعلم خود یعنی نظام آموزشی حوزوی را در شرایط فرهنگی بعد از مشروطه و به خصوص با قدرت گرفتن استبداد منورالفکری از دست داده بودند. آن‌ها تا پایان عمر خود که پایان عمر علم آن‌ها نیز بود در این زندان به سر بردند و اگر اثری هم از علم آن‌ها باقی ماند، مربوط به بخشی از آموزش آن‌هاست که در خارج از نظام دانشگاهی انجام می‌شد.

دانشگاه نتوانست با این همه اساتید حتی یک شاگرد که به راستی جایگزین کرسی تدریس آن‌ها باشد و در ردیف آن‌ها قرار گیرد و کمبود وجود آن‌ها را پر کند، تربیت نماید و بر این قیاس دیری نمی‌گذشت که تدریس عرفان، حکمت و فلسفه‌ی اسلامی را نیز مستشرقین غربی و یا شاگردان آن‌ها بر عهده می‌گرفتند و این به معنای استحاله و بازسازی مجدد و مسخ کامل و تام فرهنگ دینی جامعه و نابودی یاد و خاطره‌ی آن از ظرف ذهن و خیال همگان است.

اگر در نسل بعدی افرادی توانستند نام حکمت و فلسفه‌ی اسلامی را در این محیط زنده نگه دارند و مانع از فاجعه‌ی فرهنگی‌ای شوند که به سرعت در حال وقوع بود، افرادی بودند که خارج از نظام دانشگاهی، در دوره‌ی عسرت و فشاری که بر حوزه‌های علمی وارد می‌آمد، با تحمل همه‌ی سختی‌ها، حضور در محیط دانشگاهی را دگر بار



پذیرا گشتند.

اشخاص اندک شماری که نام هر یک از آنها، حاکی از استمرار سلسله‌ی تعلیم و تعلم دینی جامعه است؛ نظیر «شهید مطهری» و مرحوم استاد «جلال‌الدین آشتیانی». به این ترتیب بخشی از نظام دانشگاهی که به علوم فرهنگی و انسانی می‌پردازد و در حقیقت شناسنامه‌ی بخش دیگر را نیز باید صادر کند، همگام با آن بخش یعنی همراه با علوم تجربی که بدون تصرف و مستقیم از غرب می‌آمد، شکل نگرفت.

این بخش با همه‌ی تأخیری که تکوین آن در قیاس با بخش تجربی علم داشت، بدون آن که بتواند علوم فرهنگی و فلسفی غرب را به طور کامل وارد دانشگاه کند، در مقابله با علوم فلسفی و فرهنگی جامعه‌ی دینی ایران قرار گرفت و مانع از رشد و گسترش این علوم شد.

نکته‌ی شایان توجه این است که علوم فرهنگی جامعه‌ی شیعی ایران نیز با حضور اسیرانه‌ی خود در محیط دانشگاهی بر مشکلات علمی آن می‌افزود. یعنی حضور ناقص این علوم مانع از آن بود تا علوم انسانی و فرهنگی غرب بتواند به سرعت در نظام دانشگاهی کشور جای‌گیر شود و پشتوانه‌ی فلسفی سایر علوم را نیز آن گونه که خود می‌طلبد فراهم آورد و همین مسأله موجب خشم و اندوه کسانی را که قصد تصرف ایدئولوژیک کامل محیط دانشگاهی را به نفع علوم دنیوی غرب داشتند، فراهم می‌آورد و این خشم چندان واضح و آشکار بود که گاه به صورت برخوردهای فیزیکی به چشم می‌آمد. برخورد فیزیکی برخی از تنوریسین‌های چپ با شهید مطهری در دانشکده‌ی الهیات چیزی نیست که از خاطره‌ی جامعه‌ی علمی ما حذف شود.

بنابراین اساتید حوزوی هر چند در محیط دانشگاهی نتوانستند آن چه را که در محیط حوزوی انجام می‌دادند به ثمر رسانند، اما مانع تسخیر کامل این بخش از نظام علمی به دست عناصری شدند که تسلیم تمام آن را در برابر علوم فرهنگی غرب خواستار بودند و این امر موجب شد تا علوم تجربی هم‌چنان بی‌هویت و بدون شناسنامه در نظام آموزشی کشور باقی بمانند.

طبیعی است اگر تصور شود دانشگاهی که براساس چنین مبانی و جهت‌گیری، در آن شرایط سیاسی و اجتماعی و با چنان محتوایی شکل گرفته، توأم با سیاست‌های

فرهنگی و اجتماعی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، سختیت و تناسب بیش تری را با سیاست‌های حاکمان و برنامه‌های مورد نظر آنان احساس می‌کند و به نظر می‌رسد در چنین شرایطی کارکرد بهتری داشته باشد. آن هم در ساختار سیاسی - اجتماعی که نیل به مدینه‌ی فاضله‌ی مدرن و آرمان‌شهر غربی، سکولاریزاسیون و تضعیف حضور دین در جامعه به عنوان پیش‌شرط و لازمه‌ی اولیه‌ی آن مطرح می‌شود و دین و نهادهای علمی متولی آن، طی سه قرن بعد از زوال حاکمیت صفویه و در اثر سیاست‌های حاکمان وقت، عصر عسرت و حاشیه‌نشینی مجدد و تضعیف و به نحوی انحطاط را طی می‌کند. هر چند متن فرهنگی جامعه که هنوز دین در آن حضوری ناقص اما قدرتمند دارد و بر همین اساس قابلیت ایجاد و تولید یک خیزش و قیام انقلابی را دارد، پذیرای آن سیاست‌ها و استراتژی‌ها نیست و از کارکرد مورد انتظار این علوم می‌کاهد و آن‌ها را از اهداف مورد نظرش دور می‌سازد.

چالش‌ها و تعارض‌های میان این علوم و راهبردهای اعلامی آن، با شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی که داعیه‌ی فرارفتن از ایده‌های مدرنیته را در سر می‌پروراند - هر چند از منظر مدرنیته این فرارفتن به ارتجاع و بازگشت به شرایط پیش از مدرنیته و قرون وسطی تعبیر می‌شود - و در نتیجه‌ی آن یک نظام سیاسی با داعیه‌ی دینی شکل می‌گیرد و دین حضور پررنگی در متن زندگی فردی و اجتماعی می‌یابد، افزایش پیدا خواهد کرد.

همین تعارض‌ها و درگیری‌های ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی مترتب بر آن در محیط‌های دانشگاهی بعد پیروزی انقلاب اسلامی منجر به طرح «انقلاب فرهنگی» و نیز «وحدت حوزه و دانشگاه» گردید. ایده‌ای که اکنون با پیروزی انقلاب اسلامی برای حل این چالش‌ها و تعارض‌ها از یک سو و به کارگیری آن در خدمت اهداف و ایده‌آلهایی متفاوت با قبل مورد التفات قرار گرفته، این است که نظام دانشگاهی در این هنگام می‌بایست به سوی برداشتن مرزهای خود نسبت به نظام حوزوی گام بردارد و از این راه آموزش‌های رسمی را از انحصار خود بیرون آورد، تا بدین ترتیب هم زمینه‌ی جذب استعداد‌های شایسته به سوی علوم حوزوی فراهم شود و هم راه مبادله‌ی اطلاعات و گفت‌وگو را با گشودن درهای خود به سوی نیروهای حوزوی باز کند. حوزه‌های علمیه

نیز در پاسخ به این استقبال، باید آموزش‌های نظری خود را از محدوده‌ی خواص بیرون بیاورد و با توسعه در موضوعات، مفاهیم، متدها و... در گفت‌وگو با نظام دانشگاهی امکان اصلاح آن را فراهم کند.

این امور می‌توانست سرآغاز حرکتی باشد که اثرات علمی خود را در باروری نهاد دینی علم در چند دهه بعد ظاهر سازد؛ ولی در عمل فرصتی برای تحقق آن‌ها به وجود نیامد؛ زیرا انقلاب فرهنگی با شروع جنگ تحمیلی و اوج‌گیری حرکت‌های سیاسی و نظامی گروه‌های مختلف همراه شد؛ و در نتیجه بیش‌ترین نگاه را متوجه ابعاد سیاسی و نظامی دانشگاه کرد و اثر علمی که بر آن بار شد، تصویب حدود ۱۰ واحد درس عمومی، نظیر معارف اسلامی، تاریخ اسلام، اخلاق اسلامی و ریشه‌های انقلاب اسلامی و برخی واحدهای مختص به بعضی از رشته‌های علوم انسانی بود.

بعد از انقلاب فرهنگی، استراتژی مشخصی در جهت ارتباط هدفمند و ارگانیک دو نهاد علمی عمده‌ی جامعه یعنی حوزه و دانشگاه تعقیب نشد و درس یاد شده به صورت مکانیکی به محیط دانشگاه راه یافتند و اساتید مسلمان هم چنان به ارانه و تبلیغ همان درس سابق پرداختند.

همکاری میان حوزه و دانشگاه به نحوی که پاسخ‌گو و برآورنده‌ی خواسته‌ها و انتظارات نظام دینی - به نحوی که در چارچوب نظری تحقیق به آن پرداخته شد - باشد، اتفاق نیفتاد. این همکاری که باید در عالی‌ترین سطح، در حد واسط بین دو نهاد رسمی علمی قرار گرفته و برنامه‌های کلان این دو بخش را هماهنگ می‌کرد، در نهایت عنوانی شد که به یکی از دفاتر یک بخش فرعی آموزش عالی - که عهده‌دار تدوین یا چاپ کتب درسی است - به تبعید رفت.

بر این اساس بدیهی می‌نماید که نظام آموزشی دانشگاهی با این تغییرات جزئی و اصلاحات مونتازی - که علاوه بر بی‌توجهی به مبانی فلسفی و متافیزیکی حاکم بر علوم و به ویژه علوم انسانی و اجتماعی، فاقد هر گونه برنامه‌ی آینده‌نگرانه و نگاه استراتژیک نیز بوده و هست - نسبت به آرمان‌های دینی انقلاب، عملکردی بیش از آن چه گذشت، نمی‌تواند داشته باشد. ساختار ذهنی این نظام اجازه‌ی برداشت دینی از انقلاب را به آن نمی‌دهد و این انتظار، دور از واقع و حتی تخیلی به نظر می‌آید. این مسأله را می‌توان



در تحلیل و بررسی دیدگاه‌ها و جریان‌های فکری رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی در دانشگاه‌ها مشاهده کرد که در ادامه به شرح آن‌ها پرداخته شده است.